

چند صدایی
در تاپ طناب دار

یکی از مباحث مهم داستان‌نویسی انتخاب درست زاویه دید است. اما گاهی نویسندگان نوقلم و مخاطبان بین زاویه دید و

فاطمه سلیمانی

داستان‌نویس

راوی تفاوتی قائل نیستند. مخصوصاً اگر زاویه دید اول شخص باشد. اگر از آنها بپرسید «زاویه دید این کتاب چه بود؟» پاسخ آنها نام راوی داستان است. مثلاً می‌گویند: «داستان از زاویه دید رضا، مریم یا... روایت شده بود»، اما این پاسخ درستی نیست. برای درک بهتر این موضوع به شرح مختصر زاویه دیدهای اصلی می‌پردازیم.

۱. دانای کل (يك صداییرون از داستان که به تمام فضای داستان اشراف دارد. هم حوادث و هم افکار همه شخصیت‌ها)

۲. دانای محدود به ذهن (این راوی روی شخصیت اصلی داستان تمرکز دارد و هرچه او می‌بیند و درک می‌کند را برای مخاطب روایت می‌کند.)

۳. من راوی یا زاویه دید اول شخص (زاویه دید اول شخص در داستان حضور دارد و هرچه که می‌بیند، می‌شنود و فکر می‌کند را برای مخاطب تعریف می‌کند.)

در صورت لزوم در آینده به شرح دیگر زاویه دیدها خواهیم پرداخت.

انتخاب زاویه دید مناسب به محتوای داستان بستگی دارد. نویسنده با توجه به هنر و تجربه خود از زاویه دید مناسب آن محتوای خاص استفاده می‌کند. گاهی هم مجبور می‌شود از چند زاویه دید مختلف استفاده کند و گاهی از چند راوی. استفاده از زاویه دید چند صدایی جایی است که تفاوت بین راوی و زاویه دید سخت می‌شود. این زاویه دید معمولاً در داستان بلند استفاده می‌شود و در هر فصل يك من راوی یا يك دانای محدود به ذهن بخشی از داستان را روایت می‌کند. در اصل روایت داستان به عهده شخصیت‌های مختلف گذاشته می‌شود.

مهدی پناهیان، نویسنده کتاب «تاپ طناب دار» هم از این روش استفاده کرده است. این کتاب دو راوی اول شخص و يك راوی دانای محدود به ذهن دارد که هر کدام در فصل‌های جداگانه بخشی از داستان را روایت می‌کنند. این سه نفر سه ضلع يك مثلث هستند. هر کدام بخشی از داستان را روایت می‌کنند که دیگری از آن بی‌اطلاع است. استفاده از این تکنیک برای نویسنده يك امکان است تا دید يك دانای کل را به مخاطب بدهد. او از چیزی باخبر است که شخصیت‌های دیگر داستان باخبر نیستند. نویسنده این امکان را داشت که از زاویه دید دانای کل استفاده کند. اما استفاده از زاویه دید دانای کل، باعث کاهش همذات‌پنداری و تعلیق می‌شود. اما استفاده از اول شخص باعث می‌شود تا مخاطب با کتاب ارتباط بیشتری برقرار کند. یکی دیگر از محاسن انتخاب چند صدایی نسبت به دانای کل جلوگیری از اطناب است. دانای کل به خاطر ارتباط دادن این داستان‌ها با هم باید توضیحات اضافه‌ای ارائه کند که باعث اطناب در داستان می‌شود. در نهایت به مهم‌ترین ویژگی این تکنیک می‌پردازیم. چند صدایی یعنی شنیدن صدای مخالف و موافق. [

پرچم‌ها سخن می‌گویند

مروری بر نقش پرچم‌ها در شاهنامه

نقیسه‌سادات
موسوی

شاعر

دلبران بسیار و گردی سترگ»

درخشش نماد «اژدها» روی درفش «رستم» نشان دهنده قدرت بی‌نظیر او در نابودی دشمنان ایران و تسلط او بر توان تمام پهلوانان بوده است:

«نه مرد است ز ایران به بالای او

نه بینم همی اسب همتای او

درفشی پدید اژدها پیکر است

بر آن نیزه بر شیر زرین سر است»

(البته خود رستم و گاهی برادرش زواره و پسرش سهراب هم در بعضی جاهای شاهنامه اژدها خوانده شده‌اند.)

نماد درفش «گودرز»، «شیر» بوده است. پهلوانی که «هفتاد پور گزین» خود را در راه پاسداری از مقام شاه و سرزمین از دست داده‌واز موقعیتی شاخص در حماسه ملی ایران برخوردار است. سهراب پس از کاووس و پیش از رستم درفش گودرز را می‌بیند و همین که گودرز همواره بعد از شاه دیده می‌شود، نشان دهنده مقام و مرتبه بالای اوست:

«پس شاه گودرز گشود بود

که با جوشن و گرز و پولاد بود

درفش از پس پشت او شیر

بود

که جنگش به گرز و به

شمشیر بود»

درفش «شیدوش»، پسر گودرز،

به نماد «ببر» مزین شده بود

و با توجه به ابیات فردوسی و

ویژگی‌های شیدوش در شاهنامه

می‌توان به نزدیکی این پدر و پسر

و علت نزدیکی این دو نماد شیر و

ببر پی‌برد:

«درفشی کجا پیکرش هست ببر

همی بشکند ز میان هژبر

وراگرد شیدوش دارد به پای

چو کوهی همی اندر آید ز

جای»

«رهام» یکی دیگر از فرزندان گودرز

هم که شخصیت تأثیرگذاری در

شاهنامه است، نماد ببر بر

درفش خود کرد:

«درفش جهان جوی رهام، ببر

که بفراخته بود سرا به ابر»

نشان روی درفش «گیو» یکی دیگر از فرزندان نامی گودرز که از پهلوانان اصلی شاهنامه هم به شمار می‌رود «گرگ» است. برخلاف نقش منفی نماد گرگ در نماد شناسی و با توجه به

تعلق پهلوانانه گیو به جبهه اهورایی، مشخص است ویژگی‌های مثبت گرگ مثل دلاوری و شجاعت در نمادپردازی این درفش لحاظ شده است:

«یکی گرگ پیکر درفشی سیاه

پس پشت گیو اندرون با سپاه

ز گودرز یان مهتر و بهتر است

به ایرانیان بر دو بهره سر است»

در میان پرچم‌های مشهور شاهنامه پرچم «اسفندیار» (و همچنین «اشکش» و «ریونیز») نماد «پلنگ» دارد که با توجه به سمبولیسم حیوانی که درباره پلنگ گفته می‌شود در اسفندیار ویژگی‌های فردی و حماسی او هم به وضوح دیده می‌شود:

«سپه دید با جوشن و ساز جنگ

درفشی سیه، پیکر او پلنگ»

تصویر روی پرچم «توس» که از خاندان نودریان بوده و پس از گودرز یان دومین خاندان مهم شاهنامه محسوب می‌شوند، «پیل» (یا فیل) بوده است. فیل، نماد حاکمیت، عقل سلاطین

و نیروی اخلاقی است:

«چنین گفت کان توس نودر بود

درفشش کجا پیل پیکر بود»

نماد پرچم «گشتاسپ»، «عقاب» بوده است. شاهی که از بین شاهان شاهنامه بیشترین تلاش را برای ترویج و گسترش دین زرتشت داشته است و دروازه شناسی کهن هم معنای دو کلمه خورشید و عقاب در سانسکریت را یکی دانسته‌اند.

غرم (یا میش کوهی)، گاو، گراز، آهو و... هم بین نمادهای روی درفش‌های شاهنامه دیده می‌شود.

اما از لحاظ رنگ، دو رنگ سیاه و بنفش در بین درفش‌های شاهنامه جایگاه خاصی دارند. رنگ سیاه از نظر نمادشناسی سرد و منفی است و به عنوان مثال، رنگ سیاه پرچم «افراسیاب» که در جدالی دائمی با ایران بسیاری از پهلوانان را از بین می‌برد، از بدی‌های مطلق و اهریمنی وجود او حکایت دارد: درفتش سیاه است و خفتان سیاه ز آهنش ساعد، ز آهن کلاه

در مقابل، رنگ بنفش رنگ مناعت است و دارای نشانه‌های زیادی از نیروهای مثبت و اهورایی است. مثل رنگ پرچم «پیران» نامدارترین نماینده دودمان ویسه در شاهنامه که در این

کتاب و به خصوص داستان سیاوش شخصیتی بزرگ منش و عدالت پیشه دارد که حتی حق انسانی دشمن را هم رعایت می‌کند:

سرش ماه زرین و بومش بنفش

به زر بافته پرنیانی درفش [



از لحاظ رنگ، دورنگ سیاه و بنفش در بین درفش‌های شاهنامه جایگاه خاصی دارند. رنگ سیاه از نظر نمادشناسی سرد و منفی است و

